

ضرورت تجدید در تفکر مرد

اکنون فکر زن تغییر کرده و دیگر مرد را حاکم طبیعی و مسلط بر جهان به امر الهی نمی‌پندارد. امروز زنان عصیان‌گری و توان‌سریبی از خواست و امر مردان را در وجود خود پرورانیده‌اند. اما مردان هنوز فکر می‌کنند تسلط و تصاحب حق شان است. در نتیجه باید گفت که تفکیک جنسیت امر شایسته‌ای نیست، چه رسد به تبعیض جنسیتی. چون: تفکیک زمینه‌ساز تبعیض است.

صفحه ۴ ...

زنان در مسیر تاریخ

اریخ نگاران و خصوصا کسانی که در زمینه تاریخ تمدن به پژوهش پرداخته‌اند، گرچه دچار ناسامانی مطالعاتی‌اند، اما با این وجود تلاش کرده‌اند، در حد توان خود به حقایق دست یابند. طبعاً آنچه که در مورد آن دوران گفته و نوشته می‌شود، قبل از این که یک حقیقت محض باشد، به نظریه علمی شباهت بیشتری دارد و به همین دلیل تضادها و تناقض‌های بسیاری در باره آنها به چشم می‌آید. این واقعیت همانطور که در تمامی مباحث دیده می‌شود، در مورد زندگی انسان اولیه و چشم انداز آن نیز به نظر می‌رسد.

صفحه ۴ ...



کریمه شیرنگ

تا امروز که می‌خواهم به اطرافم جدی‌تر از قبل نگاه کنم، به خودم فکر نکرده‌ام بودم به خودی که خودش را ساده، خوش‌باور، کم‌پرو و خجالتی می‌داند. صفت‌های که به شدت از شان متنفرم.

پیش از وارد شدن به دانشگاه، همه چیز برام صداقت و پاکیزگی به وسعت یک روستا داشت، زندگی خلاصه‌ی آفتاب صبح‌گاهی بود که از میان شاخچه‌های درختان تا شیشه‌ی اتاق خواب جولان داشت. به سادگی آبی‌زدن روی حویلی و جاروب کشیدن و بعد نشستن و لذت بردن از بوی خاک، حالا که چند دهه با این خاطره فاصله دارم و هم‌چنان فرسنگ‌ها از آن خاک دور، دلم شور می‌زند. چشم‌هایم خیره می‌شوند و به روزهای رفته و حوادثی که کاملن جا عوض کرده‌اند، خوبی‌ها به بدی‌ها، پاهی‌ها به پلشتی‌ها، آدم‌های خوش‌باور و ساده دل به آدم‌های وحشی و درنده... عبور تلخ آدم‌ها!

زن و بازتعریف هویت



ملک مبارز

تاریخ بشری، روایت غم‌انگیزی دارد. از هر پهلوئی این تاریخ خون می‌چکد و اندام زخمی‌اش درد می‌کشد. خشونت، جنایت، له شدن آدمی، نابرابری، بی‌عدالتی، سلطه بر دیگری حتا در حوزه فردی و غیریت‌سازی، واژه‌های پرکاربرد و جان‌دار در متن تاریخ است. مصادره و تعریف هویت‌های انسانی بی‌آنکه خود فرد انسانی در آن نقش و سهمی داشته باشد، در بستر این تاریخ، دردناک‌ترین بخش آن است. زیرا آدمی با هویت خود زیست می‌کند. مصادره‌ی هویت فرد انسانی، سلب طبیعی‌ترین حق اوست. فردی انسانی با هویت خود شناخته می‌شود. وقت این شناخت و این حق از او گرفته شود، دیگر با خود واقعی افراد نه؛ بل با فردی از خودبیگانه و غیر واقعی روی‌پرو هستیم.

تا پیش از رنسانس و شکل‌گیری جنبش‌های روشنگری، فرد در جامعه عنصر بی‌تأثیری بود. فرد انسانی در یک کلیت اجتماعی تعریف می‌شد. جوامع اکثرن بر پایه‌ی پندارها و رویکردهای مردان شکل می‌گرفت. ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره، همه بر پایه‌ی باورها،

خاک تنها چیزی‌ست که باید بی‌دریغ داشته باشی و باید بی‌دریغ و بی‌توقع دوستش بداری؛ اما حالا چنین نیست! همه چیز فرق می‌کند، حالا با درخشش آفتاب بیدار نمی‌شوم و از بوی خاک آبخیزه لذت نمی‌برم، عصرها زحمت پاک کردن شیشه چراغ‌ها را نمی‌کنم. دیگر ترفندهای مادر که همه‌ی ما را قطار سرجاهای مان می‌انداخت و می‌گفت: دستک‌های (ستون‌های) چت را حساب کنی تا برگردم؛ اما وقتی کارش تمام می‌شد و می‌آمد در جهان خواب فرورفته بودیم، چقدر از این روزها فاصله دارم! دیگر نه ستون و تیرکی‌ست و نه کودکان امروز به این بهانه‌ها قانع.

مادرم برای شستن لباس‌ها چند تا تشمت نمی‌گذارد، خواهرم برای اتو کشیدن لباس‌ها دست‌ان‌ش را با ذغال سیاه نمی‌کند، دیگر حویلی ما یک جرم زمین با چند اتاق، بزرده، سردابه و آشپزخانه‌ی جدا و آن‌طرف ساختمان نیست... حالا همه چیز تغییر کرده، ما خلاصه شده‌ایم در دنیا کوچک خانه‌های کوچک، روابط کوچک و خوش‌حالیم که آدم‌های پیشرفته و شیکی هستیم!



باورهای رهبران حکومت به زنان ابزاری است

صفحه ۲ ...

عبور آدم‌ها

امروز وقت به این چیزها در درون و ذهن خود فرو می‌روم، تعجب نکردم؛ اما دلم یک زده شد، برای دوره‌های به دشت در حال عبور آدم‌ها... زندگی مثل مرگ روراست و یک دنده است، هرچه دلش خواست را بر ما روا می‌دارد. بی‌هیچ شور و شوقی امتحان کانکور دادم و ادبیات انتخاب کردم. کامیاب هم شدم، چند سالی دانشگاه رفتم، نه در ظاهر شاگرد صنف اول بودم و نه در درس خواندن؛ اما تلاش می‌کردم کتاب بخوانم و از جاهی که خودم را انداخته بودم، بیرون بکشم و نهایتن تمام کردم. شدم آدم آموزی که گاه با نوشتن، گاه خواندن و گاهی با فهمی تمام روزگار سپری می‌کنم.

هرچند هیچ‌گاهی زندگی را سخت نگرفته‌ام و به همه زنان که می‌شناسم و می‌بینم تنها حرفم این بوده که در زندگی غیر از خوش‌بختی چیزی دیگری راحت گیرشان نمی‌آید و این دست خود آدم‌هاست. به ویژه خود زنان. به باور من فقط زنان قدرت به آتش کشیدن یک زندگی را دارند و همین‌طور قدرت شاد کردن و شاد زیستن آن را. پس انتخاب دست خودماست.

همیشه پویا، همیشه جاری

نیمرخ پس از یک ایست کوتاه، این بار با روی کرد جدی‌تر و متفاوت‌تر آغاز به نشرات کرد. نیمرخ تنها یک هفته‌نامه نیست، بل؛ سنگر پویا و جاری، بستر پویش و رویش اندیشه‌های آزادمنشانه و انسانی، پهنای بیان و مسیر جهش‌آور در جغرافیای ست که هنوز دروازه‌های انکار و تردید نسبت به زن و جایگاه زن، تباب‌بند و قفل‌پیچ است. نیمرخ پویا و جاری خواهند ماند، آگاهی‌دهی می‌کند تا این تباب‌ها بدرد و قفل‌ها بکشند.

زن و سرنوشت زن در افغانستان مسیر دشوار را پیش رو دارد. هنوز پندارهای کج‌اندیشه‌انه، تبعیض‌آمیز و حق‌ستیزانه بر فضای حاکم ولایه‌های تو در توی این جامعه به قدرت خود باقی‌ست تا هرگونه چشم‌اندازی را برای رهایی زنان از بند‌های ناپسند و انسان‌ستیزانه‌ی موجود ببندد. زنان در شرایط حساس قرار دارند. زیرا تلاش‌ها برای محدود کردن آزادی‌های ناچیز و حقیق‌اندک که به‌دست آورده‌اند، به شدت جریان دارد.

حضور زنان در ساختارهای حکومتی نمادین تلقی می‌شود. در تصمیم‌گیری‌های کلان کشوری جایگاه زنان خالی است. صلح‌یکی از مسایل کلان ملی است که بدون حضور و دیدگاه‌ها زنان پیش می‌رود. مهم‌تر از همه ذهنیت و تفکر ابزاری دانستن زنان در نظام، چالش بزرگ و درد جانسوز است.

زنان در هیچ جای افغانستان امنیت ندارند. در خانه، در محل کار، در محل آموزش و تحصیل، در جاده‌ها در همه جا نگاه به زنان نگاه خشن و خشونت‌بار و رفتار با زنان رفتار ناپسند و زشت است. انگار همه جا به جهنم نگاه‌های بد و رفتارهای ناپسند تبدیل شده است. اکثریت مطلق زنان با این وضعیت مواجه هستند.

نیمرخ در بعد فرهنگی و رسانه‌ی خود به هدف بلند کردن صدای زنان و بازتاب وضعیت ناهنجاری موجود بر سر راه آنان پا پیش گذاشته است. متعهد به تداوم در این راه است. وضعیت زنان مستلزم کار و پیکار زیاد و مستمر است. تعهد ما به عنوان یک رسانه‌ای که ویژه‌ی زنان است، پابرجاست تا برای تغییر و بهبود وضعیت آنان تلاش کنیم.

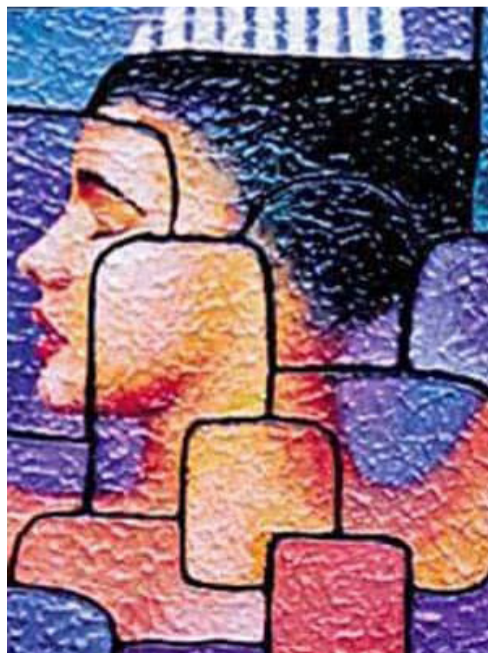
می‌آورد. قصه‌ی آوارگی انسان در وادی ناپیدای خردسوز و خردگریز، قصه‌ی مصادره و تعدی بر هويت و حق دیگران. قصه‌ی تلخ‌کامی‌های تبار تیره دلان که هوش و خرد از عصر حجر آورده و تن به تاریخ امروز سپرده‌اند.

افغانستان یکی از این جوامع است. ساختارهای فکری-فرهنگی آن لبریز است از: تبعیض، نابرابری، خشونت و دیگرسازی‌های که زمینه‌ساز تداوم تیره‌روزی‌های گذشته است. فرایند فرهنگی-اجتماعی برساخته‌ی تفکر مردان سنتی‌ست. مردان که فردای زندگی را همیشه از عینک سنت سابق دیده‌اند و هنوز می‌بینند. هیچ افقی برای تغییر و تحول بر نمی‌تابند. غافل از این که آدم و فکر آدمی هم‌پا با زمان و شرایط دچار تغییر و تحول می‌شود.

با فروپاشی رژیم سپاه طالبانی و روی کار آمدن نظام پساطالبان، افغانستان با کاروان معرفتی کلان بشری پیوند خورد. انسان افغانستانی با چشم‌اندازهای نوین و افق‌های تازه آشنا شد. اتفاق که چتر بزرگ فکری-فرهنگی جامعه‌ی سنتی و گیر افتاده در دام خرافات و سنت‌های ناپسند و دست و پاگیر را متزلزل کرد. تکاپوی تازه جان گرفت، فرصت‌های جدید مهیا شد و بستر برای پویش و رویش اندیشه‌ها و بیان تفکر آزاد نسبتاً فراهم گردید.

در این دوره بود که زنان، همان نیم پیکر خاموش و خفته در بستر دردآگین جامعه‌ی افغانستان، صدای بلندتر کشید، هرچند این صدا همیشه بلند شده؛ ولی ضعیف و کم‌شنوا باقی مانده است؛ زیرا بسترها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی جامعه چنان پهنادار بوده است که صدای هیچ زن را توان عبور نبود. این بار اما قصه فرق می‌کند. زنان امروز، زنان دیروز نیستند، اما هنوز هويت زنان در گروهی الگوهای مردانه گیر افتاده است. قصه‌ی مردان به کنار، زنان را می‌شناسم وقت شایستگی کسی را بستانند، راحت می‌گویند: «چه کار مردانه‌ی!» این جمله ممکن

حامل بار مثبت باشد، اما برای زنان آگاه ... صفحه ۳ ...



قصه‌ی بی‌چشم‌انداز و فروافتاده در عصرهای درون تاریخ است. قصه‌ی نابرابری، بی‌عدالتی، از خود بیگانگی، فرو افتادگی در رویه‌های ناپسند که سر از جهنم تاریخ بدر

گفت و گو



■ مسعود اختیاری

■ مصاحبه اختصاصی با فوزیه کوفی، نماینده پشین مجلس نمایندگان افغانستان و رهبر حزب موج تحول

■ نگاهی داشته باشیم به وضعیت ۱۸ سال زنان در افغانستان، آیا زنان باید بعد از ۱۸ سال در همین موقعیت و وضعیت می بودند؟

کوفی: معمولا وقتی که مقایسه می کنیم وضعیت زنان را، ما آغاز می کنیم از ۱۸ سال پشین، یعنی پس از حکومت طالبان. چون در دوره طالبان یک نقطه عطف به لحاظ زندگی زنان، به خصوص زنان ولی در کل شهروندان بود. نقطه عطف به این دلیل که ما در دوره طالبان تمام هویت انسانی خود را از دست داده بودیم و زیر سوال رفته بود. بنابراین تمام مقایسه ها پس از طالبان آغاز می شود، در حالی که تاریخ مبارزهای زنان منحصر به دوره طالبان نیست. ما در گذشته ها هم زنان فعال سیاسی و فعالین اجتماعی داشتیم و اتفاقا من فکر می کنم وضعیت زنان در قبل از جنگ های داخلی و پیش از طالبان حداقل در کلان شهرها به لحاظ اجتماعی و موقعیت دولتی بهتر بود. برای مثال ما زنانی داشتیم در سطح های کلیدی وزارت ها. اما از آن جایی که ما در دوران طالبان یک عقب گرد بسیار وحشت ناک داشتیم، مقایسه می شود که ۱۸ سال با دوره طالبان چطور بوده است. واضح است که تفاوت ۱۸ سال گذشته با دوره طالبان بسیار زیاد است. و یقینا ما می توانستیم که نه تنها در بخش زنان که در هر بخش زندگی ما بهتر باشیم و از فرصت ها خوب تر استفاده کنیم. متأسفانه توانستیم که از فرصت ها بهتر استفاده کنیم.

فکر می کنید چه اندازه نهادهای مستقتل و غیرمستقتل و نهادهای که دولتی اند یا غیردولتی که در بخش زنان کار می کنند، در راستای کار شان موفق بوده اند؟

کوفی: وزارت امور زنان از همان ابتدا که فکر ایجادش آمد، یک اداره پالیسی ساز در نظر گرفته شده بود. در حالی که خود اصطلاح مفکوره پالیسی در افغانستان خیلی معروف نیست. مردم افغانستان و به خصوص زنان شاید خیلی علاقه مند نباشند که ببند که چه پالیسی های در مورد شان ساخته شده، چه مواردی است و چه اندازه این پالیسی ها کمک شان می کند. زنان می خواهند بدانند که چه برنامه هایی عملی شده و چه میشه که در زندگی شان تغییر بیاورد. تغییراتی که در زندگی شان قابل دید و لمس باشد. از این لحاظ فکر می کنم که، بودجه وزارت امور زنان هم در حدود یک میلیون دالر است. حتی به اندازه یک موسسه غیردولتی هم نیست. و همیشه به عنوان یک انگشت ششم به این وزارت در اداره ها دیده شده. من بارها در زمانی که ریاست کمیسیون امور زنان و حقوق بشر (مجلس نمایندگان) را به عهده داشتیم، تلاش کردم که با رییس های حکومت ملاقات داشته باشیم تا این اداره از پالیسی بیرون شود و در بعضی موارد اجرایی شود. به خصوص در قسمت اداره خانه های امن، نظارت از خانه های امن و در قسمت کاربایی برای زنان در قریه ها و وصل زنان کارآفرین به بازار منطقه ای که این طرح عملی نشد. بعد هم اداره های دیگری که در اداره های دولتی تا حدی موثر بوده اند، به خصوص در قسمت آگاهی دهی ها و ایجاد آگاهی. ولی مشکلات زنان افغانستان و در کل مشکلات افغانستان بسیار عمیق است که منحصر به یک اداره نمی باشد. این بسیار نادرست است که ما انتظار داشته باشیم تنها وزارت زنان یا موسسه های که در بخش زنان کار می کنند، مشکلات زنان را حل کنند. کمیسیون مستقل حقوق بشر هم یک نهاد بوده، یک میکانیزم نظارتی بوده، از این لحاظ هم ضرورت است که باید باشد. ولی انتظار مردم بالاتر از یک وزارت است. وقتی شما با کمیسیون حقوق بشر صحبت می کنید، می گویند که آنان گزارش ها را ثبت می کنند و با اداره های حکومتی شریک می کنند. به نظرم با توجه به وضعیت اسف بار حقوق بشری در افغانستان این کافی نیست. انتظار مردم این است که کمیسیون حقوق بشر گام های عملی را بردارند. یعنی که ما در سطح پالیسی و قوانین شاید مشکل کمی داشته باشیم. اما در سطح عملی کردن پالیسی ها و قوانین موفقیت های زیادی نداریم.

■ چرا ارادهی برای تغییر وضعیت زنان وجود ندارد، به نظر تان مشکل در کجاست؟ چرا وضعیت تغییر نکرده؟

کوفی: البته چند مشکل وجود دارد. یک. باورهای همه بخصوص رهبران حکومت به زنان ابزاری است. برای مثال، در زمان انتخابات وقتی بحث رای دهی و رای زنان مطرح می شود و یا در کمپین انتخاباتی همه به زنا مراجعه می کنند و از برنامه های در حمایت از زنان حرف می زنند اما در عمل چنین نیست طوری که ما می خواستیم در پروسه صلح از آغاز تا ختم سبی درصد هیئت مذاکره کننده را خانه ها تشکیل دهند. می گفتند که همین ۳۰ درصد خانم ها از کجا شود. جالب است که هنوز این

باورهای رهبران حکومت به زنان ابزاری است

به اساس رابطه ها مقرر می شود می گیرد. از فخر گرفته. شما در کابل جرایم را می بینید. فکر می کنم که همین قدرت یا در پارلمان نیست یا برجسته نشده. ما توانستیم که برجسته کنیم. بعضی از شخصیت ها در چند دور پارلمان یک برند شده بود. یک برند نمایندگی و تمثیل صدای مردم. پارلمان فعلی باید همان برند را برای خودش ایجاد کند. برای تمثیل صدای مردم.

■ در مورد صلح پیشتر صحبت کردید. فکر می کنید که جایگاه زنان در گفتگوهای صلح در کجا است و اگر این گفتگوها نتیجه بدهد چه آینده و سرنوشت در انتظار زنان افغانستان است؟

به گونه خلاصه، ممکن است دو سناریو اتفاق بیافتد. یک سناریو مثبت اندیشانه است این است که توافقنامه صلح با طالبان منجر به ادامه وضعیت فعلی و بهتر شدن آن می شود. سناریو دوم این است که طالبان از موقف خود کنار نیایند و هم سیاسیون که در دولت افغانستان هستند بر بعضی موارد تاکید کنند. و این منجر به وضعیت شود که آمریکایی ها به هر صورتی با طالبان توافقنامه امضا کنند و طالبان از یک جایگاه برتر و قدرتمند وارد افغانستان شوند. این یک سناریو نادرست است. یک سناریو وسط هم است که پروسه همه شمول باشد. اگر نظر ها متفاوت باشد، ولی همه شمول باشد به شمول نظر های زنان. فکر می کنم مشکل که در برابر زنان است تنها طالبان نیست. ما وقتی که طرح خامه صلح را چند روز پیش آماده ساختیم و با رهبران سیاسی و جریان های سیاسی شریک ساختیم. برایم خیلی جالب این بود که می گفتند مثلا از بیست زن چهار زن حضور داشته باشند. مثلا از صد نفر شما سی درصد زنان را شامل نکنید. برای حضور خود ما عین لابی گیری را با طالبان هم خواهیم داشت. بنا ما در میان دو گروه افراطی گیر استیم. یکی طالبان است و دیگری گروه های که از آدرس جمهوری اسلامی افغانستان می روند و اکثرا مردان هستند و این ها با رفتن زنان قدرت شان را از دست رفته فکر می کنند.

■ واکنش شما در مقابل گروه های تندرو مذهبی در گوشه گوشه افغانستان چه است؟

متأسفانه در افغانستان هنگامی که می خواهند به قدرت برسند، از راه فشار بیش تر بر زنان آغاز می کنند. افغانستان همین اکنون هم از بدترین کشورها برای زنان است. وقتی که با آمارهای بین المللی مقایسه می کنید به لحاظ مرگ و میر مادران، سطح سواد، دسترسی به منابع مالی آمارهای بسیار بدی داریم. بنا ما چقدر می خواهیم زنان افغانستان اینقدر فشار بدهیم. زنان افغانستان چه دارند که می خواهیم از پیش شان بگیریم؟ کدام آزادی ها را دارند؟ کدام آزادی های انسانی برای شان مهیا شده که می خواهیم همان را از آنان بگیریم؟ متأسفانه تدروی ها مذهبی از زنان آغاز شده است. من با شما موافق هستم که ما باید در بسیاری مواقع موضع داشته باشیم. الحمدلله ما یک کشور مسلمان هستیم. می خواهیم که با یک اعتدال دینی پیش برویم. من فکر می کنم که راست گرای افراطی هم با شکست مواجه شد، که دوره طالبان بود. حکومت قبل از طالبان که چپ گرای افراطی بود هم با شکست مواجه شد. ما باید خط فکری دینی و هم سیاسی خود را در یک اعتدال استوار بسازیم. من یک چیزی مختصر نوشتم. این که آیا مشکل افغانستان همین است که زنان حجاب ندارند یا واقعا زنان افغانستان حجاب ندارند. زنانی را می شناسم که شش ماه است که اجازه بیرون رفتن از خانه برایش داده نشده است. با آن که در این مورد باید چیزی می نوشتیم. اما دلیلی که در بعضی موارد این کار را نمی کنیم این است که باید برخی چیزها نادیده گرفته شود و با نوشتن در موردش با اهمیت تر می کنیم. ما نمی خواهیم که بسیار مهم بسازیم. حالا از یک حزب توقع پیش تر می رود، تا این که بیاید به حرف یک ملا در مورد حجاب و واکنش نشان بدهد.

■ فکر نمی کنید که ما به سوی افراط گرای بیشتر دینی پیش می رویم. در حالی که نهادهای ما کمتر کاری در این زمینه انجام داده اند؟ در مکاتب حرفی از علم و دستاوردهای علمی نیست. بیشتر تاکید بر دعاهای دینی و داستان های مذهبی می شود.

من با شما در این زمینه موافقم که نصاب تحصیلی ما مشکل دارد و می خواهیم که با وزارت معارف در این بخش کار کنیم. نصاب ما بسیار نصاب جنگی و خشن است. بسیار کم شما پیدا می کنید که در کتابی از یک زن تاریخی در افغانستان نام گرفته شده باشد. بیشتر در کتاب ها است که کشته شدن چند قومندان از چند قومندان دیگر چند کم یا زیاد می شود. با شما موافقم، ما با یک کار بنیادی ضرورت داریم. یک مشکل مدارس است که در کشورهای بیرونی در دوران جنگ ها و جهاد ساخته شد. پول کمک برای جهاد در مدارس مصروف شد، بدون این که نظارت کنند کیفیت در مدارس چگونه است. و علمای از آن فارغ شد که جامعه ای ما را بسیار به سوی سنتی شدن پیش برد. بیشتر ارزش ها سنتی است تا دینی. شنیدم و انجام می دم. بدون این که به چرایی موضوع فکر کرده باشم. بنا ما اسلام که از نسلی به نسلی منتقل شده است، قبول کرده ایم و باید همان گونه هم باشد، اما باید آگاهانه باشد. ما باید در نصاب خود تغییر بیاوریم و فرهنگ سازی هم بسیار مهم است.

نمی توانید نماینده های احزاب را پیدا کنید. من گفتم که بسیار متأسف هستم که شما چهل خانم را در حزب تان ندارید که بتواند زنان افغانستان را تمثیل کنند. مهم ترین بستر طبیعی برای سیاست احزاب است که در احزاب هم نه جایگاه برای زنان در نظر گرفته شده و نه خود شان تلاش کردند که در راس برسند. خوب است که زنان انسجام داشته باشند تا تاثیرگذار واقع شوند. دوم این که چون ما در شرایط جنگ بودیم، مردان جنگ کردند. خوش بختانه زنان نبودند. وقتی که بحث شورای صلح و هیئت مذاکره با دوستان صحبت می کردم. نام یکی از احزاب که در راس اش یک مرد است در صدر لیست آورد. گفتم که اگر این حزب ریاست اش به انتخابات برود شاید بتواند رای بگیرد. شوخی کردند و گفتند که مهم این است که چند نفر کشته اند. زنان در آن کشتن بسیار دخیل نبوده، یا هیچ دخیل نبوده، خوش بختانه جامعه افغانستان تا هنوز به مفهوم واقعی، جامعه مدنی نشده که به جای سلاح رای، نظر، تفکر و شایستگی جای شان را پیدا کند. و در آن نه تنها زنان بلکه حتی مردانی که دگراندیش هستند و مدنی می دیدیم که در حاشیه هستند.

■ فکر می کنید که حذف

اسم شما و زنانی که صدای رسا دارند از نهادهای حکومتی و سایر نهادها چه تاثیری بر وضعیت زنان می تواند داشته باشد؟

ما و شما می فهمیم مبنای انتخابات پارلمانی چه بوده. خانمی در دفتر آمد. ابراز همدردی می کرد که این گونه کاری غیرعادلانه انجام شده است. من برایش گفتم که اگر من نیستم شما هستید. جواب که او به من داد، آموزنده بود. او گفت که نه خانم کوفی، من نمی توانم صدای شما باشم. وقتی که شما را توانستند که با این ارتباط گسترده مردمی تان حذف کنند، هر کس دیگری را می توانند حذف کنند. پیامدهای که یک تعداد از صداها را خاموش می سازند، ما در لایه های اجتماع نمی فهمیم که چقدر بر نسل های بعدی تاثیر می گذارد. آنهایی که فکر می کردند تنها مایک مرا می گیرند، نمی فهمیدند که در عمق جامعه چقدر تاثیرهای منفی می داشته باشد. خوشبختانه این گونه نبوده که ما هیچگاهی بدیلی برای مایک پارلمان نداشته باشیم. باز هم مردم است، رسانه ها، دوستان و رسانه های اجتماعی هستند. و هیچ کس دیگر نمی تواند صدای کسی را خاموش کند. چیزی که

مهم است این است که برخی افراد یک جایگاه را قدرت مند و مهم می سازند. فکر می کنم که در چند دور قبلی یک تعداد وکیل ها به واقعیت توانسته بودند که یک توازن در مجلس ایجاد کنند. یک نهاد که می توانست فساد را نظارت کند، فساد را افشا کند و حتی ما وزیران را به شکل گروهی سلب اعتماد کردیم که تصور نمی شد، حتی وزیرانی که از بسیاری جاها به من نزدیک بودند. اما ما از خطوطی که برای خود ترسیم کرده بودیم، برای منافع مردم گذشتیم. به اصطلاح نهادها را خواستیم که مقتدر کنیم. اقتدار نهادها را وقتی که شما کم می کنید ضربه ای محکمی به دموکراسی است. کاری که این ها کردند این است که پارلمانی بسازند که بیشتر در خدمت حکومت باشند تا در خدمت مردم. همین روزها موضوع هایی است که فکر می کنم پارلمان باید بسیار جدی بگیرد، اما وقتی که می بینم هیچ کسی صدا بلند نمی کند، واقعا ناراحت می شوم. برای این که اگر هر کس وظیفه اش را به درستی انجام بدهد، فکر می کنم مشکل ها به راحتی حل می شود.

■ فکر می کنید پارلمان کنونی، پارلمان حکومتی است؟ و کدام موارد باید جدی پیگیری شود؟

حالا در مقایسه با سال های گذشته وضعیت حکومت داری بدتر شده است. مثلا تفکیک وظایف، تفکیک وظایف یکی از موضوع های است که باید جدی گرفته شود. بسیاری از مسوولین حکومتی ما می خواهند که تمام وظایف را خودشان انجام دهند. بدون این که سیستم را در اداره ها فعال بسازند. یک آدم چندین کار را انجام می دهد. در حالی که باید تفکیک صلاحیت ها صورت بگیرد. مثلا تغییر یک کود بودجویی از یک کود بودجویی به یک کود دیگر بودجویی، تنها از صلاحیت های پارلمان است. تفرری ها و منفکی ها خلاف قانون صورت می گیرد. بحث فساد، فساد سیاسی منظوم است که به اساس رابطه ها، ساختار نادیده گرفته می شود.



ذهنیت هست که ما حتا ۴۰ خانم در سطح رهبری و تصمیم گیرنده باشد، نداریم. یا هنگامی که می گویم زنی در یکی از وزارت های کلیدی معرفی شود، می گویند که این وزارت، یک وزارت مردانه است. ما می فهمیم که زنان نباید در وظایف معرفی شوند که بازدهی شان به اجتماع خوب نباشد و در نتیجه ظرفیت زنان زیر سوال بروند. و نتوانند از عهده ای مسوولیت شان درست بدرآیند که این منجر به استفاده ابزاری از زنان می شود.

دوم این که ما در شرایط جنگ قرار داریم و در این وضعیت نقض حقوق زن و هم حقوق مرد آسان است. ما شاهد بودیم که هر روز یک مورد نقض حقوق انسان بیرون می شود. مثلا تجاوز بالای اطفال، که این ها هم انسان هستند. سوم این که ما وابسته به کمک های خارجی ها هستیم. آنان از افغانستان شناخت عمیق و دقیق ندارند. وقتی به افغانستان می آیند، با کسانی صحبت می کنند که در بزرگ شهر های افغانستان مسکن گزین هستند و زبان می فهمند. خارجی ها به آسانی تصویر افغانستان همه شمول نمی توانند پیش خود داشته باشند. بنا ذهن شان را مطابق نظرات کسانی تنظیم

می کنند که در کابل و چند شهر دیگر هستند و این افراد همه شمول نیستند. پروژه ها حیف و میل شده و خودکفایی اقتصادی را در پی ندارند. به عنوان مثال پروژه پروموت، که بودجه بیش از ۲۰۰ میلیون دالر دارد، می توانستیم کارهای بسیار خوبی برای افغانستان انجام دهیم. تعداد فابریکه کاربایی می توانستیم ایجاد کنیم که زنان خودکفا شوند. فکر می کنم که اگر زنان از لحاظ اقتصادی خودکفا باشند، از لحاظ سیاسی، اجتماعی و خانوادگی هم خودکفا می شوند. تمام زنانی که توانستند در عرصه سیاست بیایند، یا در کارهای اجتماعی فعال باشند زنانی هستند که آنان درآمد اقتصادی داشته اند. بنا این بسیار کمک می کند که اگر ما می توانستیم این پول را در جایی مصرف کنیم که زنان را به خودکفایی می رساند به زنان از لحاظ اجتماعی هم کمک می شد.

■ آن چه که شما گفتید از عامل های مهم است. اما هنگامی که امنیت باشد، اقتصاد باشد ولی نگاه ابزاری به زنان مانع بزرگی خواهد بود. حالا برای رفع نگاه ابزاری به زنان باید چه کار کرد؟

با شما موافق هستم. تا زمانی که در دیدگاهها تغییر نیاید در اجراءت هم تغییر معنادار و موثر نمی باشد. برای این کار چند نکته مهم است. یک. انسجام زنان. تا آن ها بتوانند یک وسیله فشار شوند و توان مندی های شان را به اثبات برسانند. شما وقتی که در بدنه اصلی حکومت می روید می بینید که چه اندازه با کمبود زنان روبرویم. بدنه های اصلی حکومت، یکی اش احزاب سیاسی است. در کشورهای دیگر احزاب سیاسی رکن مهم سیاست است. چون انتخابات شان هم مبنی بر احزاب است و رای بر اساس احزاب تقسیم می شود. وقتی شما در احزاب می روید به مشکل در هر حزب پنج و شش زن را می بینید که توانسته اند به مرحله رهبری احزاب برسند. شاید از یکی و دو تا تجاوز نکند. در همین مثال که از پروسه صلح ذکر کردم، اتفاقا احزاب می گفتند که شما

جایگاه عاشق، معشوق و رقیب در شعر

سنتی عشق رکنی دیگر نیز دارد که رقیب است؛ اما در شعر معاصر از رقیب با آن مفهوم، خبری نیست و جایگاه رقیب در شعر معاصر مشخص نیست. عاشق و معشوق در شعر سنتی معمولاً جایگاه ثابت و ایستا دارد که مرد در مقام عاشق قرار دارد و زن در مقام معشوق. عاشق نیازمند است، از درد خواستن برخوردار است و پیچد و حوصله اش سر می‌رود، بر دباری اش را از دست می‌دهد و دست به ناله و زاری می‌زند؛ اما معشوق بی‌نیاز است، بردبار و شکبیا است، انگار نفس و خواهش ندارد.

در شعر معاصر چنین برداشت دوتایی تقابل گرایانه از جایگاه عاشق و معشوق تغییر می‌کند؛ چنان‌که مرد در جایگاه عاشق قرار دارد، زن نیز می‌تواند در جایگاه عاشق قرار گیرد و مرد معشوق باشد. جایگاه عاشق و معشوق در شعر معاصر ثابت و ایستا نیست، در تبادل قرار دارد، معشوق می‌تواند در جایگاه عاشق باشد، عاشق در جایگاه معشوق. زیرا عاشق و معشوق دارای غریزه و فعل نفسانی عشق دانسته می‌شود که می‌توانند نسبت به هم عشق بورزند و نیازمند عشق‌ورزی باشند.

پس می‌توان گفت در شعر معاصر فارسی باید بیشتر از عشق سخن گفت تا از عاشق و معشوق. برای این که برداشت شعر معاصر از عشق با آن ساختار دوتایی عاشق و معشوق رویه‌رو نیستیم؛ بلکه با عشق رویه‌رو هستیم که هر دو طرف عشق، فاعل نفسانی هستند و در جایگاه عاشق و عشق‌ورزی قرار دارند.

معشوق در شعر معاصر

در بحث «جایگاه عاشق و معشوق در شعر سنتی و مدرن» اشاره شد که بهتر است

بحث در شعر معاصر از عشق باشد تا از عاشق و معشوق؛ زیرا عاشق و معشوق که در شعر سنتی مفهوم و جایگاه ثابت داشتند، این مفهوم و جایگاه را از دست داده‌اند. بنابراین؛ منظور این است که چگونه جایگاه سنتی عاشق و معشوق دچار تحول شد و عشق امری انسانی و زمینی دانسته شد. در شعر سنتی همیشه تصور بر این بوده که معشوق باید زن باشد. ژرف‌ساخت توصیف و ویژه‌گی‌های معشوق حتی اگر معشوق یک مفهوم میتافیزیکی نیز بوده، زنانه است. در شعر عرفانی که گویا معشوق خداوند است؛ این معشوق نیز چنان بیان می‌شود که یک ابرزن باشد. بنابراین؛ ژرف‌ساخت مفهوم اساطیری معشوق شاید به دوره‌ای از زندگی اساطیری بشر برگردد که زن در جایگاه ایزد و خدای قبیله بوده‌است. به این اساس معشوق در هر صورت با اوصاف و ویژه‌گی‌های زنانه بیان شده‌است. نخستین تحولی که در مفهوم عشق در شعر معاصر رخ می‌دهد، زمینی‌شدن مفهوم عشق است و دومین تحول در مفهوم و جایگاه عاشق و معشوق است که زن می‌تواند در مقام عاشق و مرد در مقام معشوق قرار گیرد. زن عاشق، مرد مورد علاقه‌اش را در جایگاه معشوق چنان توصیف می‌کند که معشوق با اوصاف زنانه نه، بلکه با اوصاف مردانه‌اش توصیف می‌شود.

در شعر سنتی اگر زنی عاشق مردی است؛ این عشق چنان توصیف می‌شود که زن به‌عنوان عاشق، معشوق مرد خود را از نظر توصیف زبانی، زن در نظر می‌گیرد؛ یعنی

به معشوق خود ویژگی‌های زنانه می‌دهد یا بهتر است بگوییم از زبان و زیبایی شناسی مردانه در توصیف معشوق مرد خود استفاده می‌کند. نتیجه این می‌شود که عاشق و معشوق ساختار دوتایی ثابت داشته و به‌نوعی جنس واقعی باشد، بلکه عاشق و معشوق دارای جنس ساختاری است که هر کس در جایگاه معشوق قرار بگیرد، همان اوصاف ساختاری معشوق را پیدا می‌کند و هر کس در جایگاه عاشق قرار بگیرد، اوصاف ساختاری عاشق را اختیار می‌کند.

...»

معشوق من

همچون طبیعت

مفهوم ناگزیر صریحی دارد

...

او وحشیانه آزاد است

مانند یک غریزه‌ی سالم

در عمق یک جزیره‌ی نامسکون

...



او مردی است از قرون گذشته

یادآور اصالت زیبایی

«...»

هرکجا در شعر فروغ سخن از عشق است، عشق زمینی ست و هرکجا سخن از معشوق است، این معشوق یک مرد است که دارای جنس واقعی ست نه جنس ساختاری که معشوق جایگاه زنانه داشته باشد و عاشق جایگاه مردانه.

فروغ به‌عنوان عاشق در شعرهایش جایگاه زنانه دارد و معشوق‌اش جایگاه مردانه دارد. اگرچه در شعر معاصر نمی‌توان مفهوم عاشق و معشوق را لحاظ کرد و به مرد مورد علاقه‌ی فروغ عنوان معشوق را داد؛ آنچه که در این نوشته، معشوق لحاظ می‌شود به این تعبیر: کسی که توصیف می‌شود معشوق و کسی که توصیف می‌کند، عاشق گفته می‌شود.

شمسیا می‌گوید در شعرهای فروغ، سه‌گونه معشوق مرد توصیف شده‌است؛ پسران نوجوان دوره‌ی نوجوانی شاعر است:

«...»

کوچه‌ای هست که در آنجا

پسرانی که به من عاشق بودند، هنوز

با همان موهای درهم و گردن‌های باریک و پاهای لاغر

به‌تسم دخترکی معصومی می‌اندیشند

که یک شب او را با خود باد برد

«...»

اما در شعر معاصر فارسی این ساختار دوتایی ثابت و جنس ساختاری عاشق و معشوق تغییر می‌کند. زن در جایگاه عاشق زبان خود را پیدا می‌کند و معشوق مرد یا بهتر است بگوییم مرد مورد علاقه‌اش را چنان توصیف می‌کند که زن در جایگاه عاشق و مرد در جایگاه معشوق قرار دارد.

فروغ فرخزاد در شعر فارسی از نخستین زن‌شاعرانی است که فراتر از ساختار سنتی مفهوم عاشق و معشوق با جنس خود در جایگاه عاشق قرار می‌گیرد و مرد مورد علاقه‌اش را با جنس مرد به‌عنوان معشوق توصیف می‌کند که این اقدام شعری و زبانی فروغ در شعر و زبان فارسی رویدادی بی‌پیشینه است.

«معشوق من

با آن تن برهنه‌ی بی‌شرم

بر ساق‌های نیرومندش

چون مرگ ایستاد

خط‌های بیقرار مورب

اندام‌های عاصی او را

در طرح استوارش

دنبال می‌کنند

«...»

با آن که در نظر فروغ عشق امری متعالی ست، اما با وصفی متعالی بودن‌اش زمینی ست؛ زیرا معشوقی را که او توصیف می‌کند یک مرد است:

جدد گیسو

زینت نور

زمان وارونه؟

رابطه‌ام با زمان وارونه است

تقویم پار، پار، پار.. سال‌ها

در ذهنم ورق می‌خورند

و حرکت می‌کنند به سمت درخت شدن

می‌چسبند به ریشه‌هایشان

به زمین، به جنگل، به آب

به روزگاری که اره نشده بودند

صاف نشده بودند ته‌ی ماشین‌ها

به روزگاری که می‌توانستند

صدای پرندگان را

از صدای جانوران وحشی تفکیک کنند

به زمانی که هنوز

در چهارخانه‌های اعداد بی‌قواره به "تکرار

مکررات"

دلالت نمی‌کردند

رابطه‌ام با زمان وارونه است

ایستاده‌ام درست همان جایی

که دوقلوهایی به هم چسبیده‌انگشتان ما

از هم جدا شدند

جایی که دو نیم شدیم

از وسط یک تن

از وسط یک روح

از همان جا

از همان جایی که من هرگز از آن

پا به فردا نگذاشتم

از دیروزی به دیروزی

از خاطره بی به خاطره بی

ورق خوردم وارونه

تا به جنگل برسم

به درخت، به زمین، به آب

به ریشه‌هایم ...

به روزگاری که قادر بودم

صدای پرندگان را

از صدای جانوران وحشی

تفکیک کنم.

زن و بازتعریف ...

تاریکی که حتا برای مردان دیگر اندیش خفقان‌آور است. این بسترها و ساختارها باید تغییر کند. زیرا عقب‌گرا و زبان‌بار است. هم برای زنان و هم برای مردان. اگر زنان و مردان را دو بال یک پیکر بشماریم، پیکر جامعه با یک بال معیوب، نمی‌تواند به حرکت بیاید، جا می‌زند و در شرایطی که دیگران هی رویه جلو می‌روند، ما عقب‌گرد داریم. زنان در افغانستان باید به بازتعریف هویت بپردازند. هویت زنان باید به گفتمان جدی تبدیل شود. ساختارهای کلان و نمادهای بزرگ اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... هویت زنان را از دید خود نشان برتابند و بپذیرند. تا هویت زنانه وارد ساختارهای بادشده نشود؛ جامعه با یک تضاد درونی مواجه است که راه پیشرفت و رسیدن به یک جامعه‌ی انسانی را می‌بندد. آنچه که برای همه زبان‌بار است. اما چه کسانی این هویت را می‌توانند بازتعریف و نهادیه کنند؟ از تویی که داری می‌خوانی آغاز می‌شود.

یک واقعیت دردناک را تداعی می‌کند، یعنی هر کار غیر عادی و ستایش‌برانگیز مردانه است. انگار زن چنین کاری نمی‌تواند. پندارها و رفتارهای از این دست زیاد داریم که هرچند ناخودآگاه یا آگاهانه، تبعیض‌آمیز است. لذا اندک است زنان که هویت زنانگی را آنگونه که باید، بازتاب بدهند. در ۱۸ سال پسین، کارهای برای برابری حقوق زن و مرد صورت گرفته است؛ اما واقعیت این است که این کارها به دست‌آوردی ماندگار منجر نشده است. کارهای که اکثرن نمادین و کوتاه مدت بوده است. من باور دارم که این کارها ممکن جهشی ایجاد کند، چشم‌اندازهای ناخواسته‌ی بگشاید، اما منجر به جریان فراگیر و تحول‌آفرین نمی‌شود. زنان باید بدانند که بسترها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، هنری، الگوهای زیستی و فکری جامعه، مردانه است. الگوهای تنگ و

در فهرست حیوانات اهلی خود وارد کرده و به او ادب آموخته و هنر معاشرت و آداب اجتماعی را، که بنیان روانشناسی و ملاط مدنیست است، تعلیم کرده است. ۱۰۱۱
منابع:
۱. عباده کرمانی، محمد-سیمای زنان در آینه‌ی زمان-بی‌نا-بی‌تا.
۲. لنسکی، گرهارد و لنسکی، جین -سیر جوامع بشری- ترجمه ناصر موفقیان - تهران - انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - ۱۳۶۹.
۳. لوکاس، هنری -تاریخ تمدن ج اول- ترجمه عبدالمسین آذرننگ - اول -تهران - کیهان - ۱۳۶۸.
۴. کریمی، فرشته- زن در طول تاریخ- اول- شیراز- نوید- ۱۳۸۵.
۵. انصافیور، غلامرضا- قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ- تهران- شرکت نسبی کانون کتاب - ۱۳۶۶.
۶. دورانت، ویل -تاریخ تمدن ج اول- ترجمه احمد آرام- تهران- سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی- ۱۳۶۵.
۷. دورانت، ویل -لذات فلسفه- ترجمه عباس زریب خویی - هفدهم- تهران- شرکت علمی و فرهنگی- ۱۳۸۴.
۸. سیبرت، ایلسه -زن در شرق باستان- ترجمه رقیه بهزادی- اول -تهران- پژوهنده - ۱۳۷۹.
۹. عظیمی نژادان، شبنم- زن معمار جامعه مردسالار- تهران- اختران- ۱۳۸۴.
۱۰. اعزازی، شهلا- جامعه شناسی خانواده- تهران- روشنگران و مطالعات زنان - ۱۳۷۶.

زنان در مسیر ...

درازی به انجام کارهای دشوار بپردازد، و هر گاه ضرورت پیدا می‌کرده در راه فرزندان و عشیره خود، تا حد مرگ، می‌جنگیده است. ۶۱۱ در این دوران تسلط کامل زنان بر زندگی امری است مسلم و غیر قابل‌خداشده و این زن است که به ساخت و سکونت در خانه می‌پردازد و سعی می‌کند با استفاده از محیط، به زندگی معنا و مفهوم ببخشد. ۷ در این دوران مرد که شبانه روز تنها به فکر شکار و تسلط بر حیوانات وحشی بوده و بر عکس زنان که در خانه و یا کلبه زندگی کرده و در نوع خود شهری به حساب می‌آمده اند، عمرش را در سوراخ‌ها و غارها و در کنار دیگر حیوانات سپری می‌کند، حتی تصور رام کردن رقیب را به مخیله راه نمی‌دهد. ۸ در این دوران ظاهراً مردان بیشتر از زنان دارای خوی و خصلت‌های حیوانی می‌باشند و زنان اجباراً می‌کوشند با تربیت و اهلی کردن مردان و آموختن آداب معاشرت به آنان، خدمتی به نسل‌های آینده ارائه دهند، اما زنان نمی‌دانستند و حتی تصور هم نمی‌کردند که با اهلی شدن مردان، فکر تسلط بر زنان وارد مغز آنان خواهد شد و گرنه احتمالاً زنان از خیر اهلی کردن این جماعت صرف نظر می‌کردند. ۹ نکته مهم دیگر این که به احتمال زیاد، زنان با رفتار خود، برای اولین بار فکر مردسالاری را به مغز مردان راه دادند: «کانون خانوادگی را نیز زن به وجود آورده و بتدریج نام مرد را هم

نیم‌رخ دیگر

ضرورت تجدید در تفکر مرد



حسین احمدی

بحث جنسیت دقیقین از زمانی جدی شد که اومانیسیم ترویج یافت و زمینه‌ی ظهور فمینیسم مهیا گردید. در طول تاریخ بشر به ویژه از زمان که انسان مقیم شد و به زیست اجتماعی آغاز کرد تا زیربنای تمدن را بسازد، نقش جنسیت در تصاحب حق و اختیار پر رنگ بوده است؛ اما در اصل مسأله این است که در اثنای تفکیک جنسیتی همیشه بحث امتیاز نیز به میان می‌آید و شهادت تاریخ مکتوب و برداشته‌های زیست‌شناسی از دوره‌های پیشین، می‌رساند که پس از اقامت و آغاز زیست اجتماعی انسان، مردان بنا بر عوامل گوناگون، حیثیت غالب و زنان نماد فیگور همیشه مغلوب را در خود گرفتند.

این نابرابری شبیه ذهن انسان، پایه‌های تمدن‌ها رشد کرد، هم‌گام با علم و اقتصاد بشر توسعه پیدا کرد. با گسترش سیاست پیچیده شد و با حاکمیت ادیان مبنای حقوقی و حقانیت الهی پیدا کرد. اما با رشد تفکر اومانیسیتی (انسان‌گرایی) در قرن بیستم، فمینیسم نیز سر برآورد و اکثریت خواست‌های زنان و علل و عوامل نابرابری جنسیتی در جامعه‌ی انسانی را تئوریزه و نهایتاً تبدیل به یک گفتمان سراسری کرد. هرچند که پیش از این نیز چنین بحثی مطرح بوده است؛ اما تنها در ذهن فیلسوفانی که هیچ رقمی برای راه‌اندازی جنبش دادخواهی سراسری جهت کسب حقوق و تأمین آزادی زنان نداشتند. بنابراین؛ نازل نگاه مسلط مرد بر زن که در طی هزارها سال حاکم بلانمازعه جوامع بشری بود با گسترش اومانیسیم و به حاشیه رفتن ادیان از رأس حکومت‌ها آغاز شد. چون حقانیت فرودست‌نگری به زن و فرادستی مرد در چارچوب ادیان خدامحور تئوریزه شده، جنبه‌ی قانونی-حقوقی دریافتی بود. اکنون به لحاظ تیوری و انسداد حقوقی، اکثریت مطلق دولت‌ها به لطف اندیشمندان و پیشکسوتان جنبش‌های فمینیستی، زن و مرد منحصراً انسان‌هایی دارای حقوق و وجایب مساوی شناخته می‌شوند. اما هنوز هم وضعیت زندگی زنان آنچنان که می‌خواهیم نیست. خواست فمینیستان تنها به دادخواهی از نابرابری جنسیتی و آگاهی دهی از حقوق و آزادی زنان خلاصه نمی‌شود؛ بلکه زنان باید عملان به زندگی ایدئال تنها با اسناد قانونی حمایتی ممکن نیست؛

باید هم‌زمان با این، تفکر مردان نیز تغییر یابد. بحث تغییر تفکر مردان مهم‌تر از تدوین و تصویب قانون‌های حمایتی از زنان است. اکنون همه‌ی دولت‌ها قانون‌های جداگانه و خاصی را برای تنظیم حقوق و تعیین آزادی‌های زنان دارند، چون عامل اکثریت خشونت‌ها و ناقض حقوق و محدود کننده‌ی آزادی زنان، مردان دانسته می‌شوند. اما برنامه و راه‌کارهای تغییر تفکر مردان نسبت به زنان، کمتر بوده است. کشورهای همانند: سوئیدن و فنلاند در اروپا و کانادا در امریکا شمالی بسیار به سختی توانسته‌اند، در درون جامعه‌ی شان دیوارهای مرزی جنسیت را از میان ببرند و حتا در اثر فعالیت جنبش‌های فمینیستی امتیازاتی نیز برای زنان قابل شده‌اند. اما در کشورهای درگیر جنگ و جوامع سنتی و کمتر توسعه یافته، مانند: افغانستان، پاکستان، هند، عربستان سعودی و... تغییر نقش زن از شخصیت قربانی به فیگور مقدر بر حاکمیت در جامعه و دولت کار بسیار دشوار است. از همین رو باید فکر مرد را نسبت به زن تغییر داد. اکنون فکر زن تغییر کرده و دیگر مرد را حاکم طبیعی و مسلط بر جهان به امر الهی نمی‌پندارد. امروز زنان عصیان‌گری و توان سرپیچی از خواست و امر مردان را در وجود خود پرورانده‌اند. اما مردان هنوز فکر می‌کنند تسلط و تصاحب حق شان است. در نتیجه باید گفت که تفکیک جنسیت امر شایسته‌ای نیست، چه رسد به تبعیض جنسیتی. چون؛ تفکیک زمینه‌ساز تبعیض است. ولی هر مردی باید بداند که سلطه بر زن دوره‌ی عصیان‌گری ناممکن است. نمی‌شود زنان را در عصر اطلاعات با تفکر سنتی اداره کرد؛ بلکه باید پذیرفت که زنان دولت‌ها و سازمان‌های سیاسی-اجتماعی و نگاه‌های اقتصادی را اداره کنند. بنابراین؛ الزامی ست که مردان جامعه‌ی ما نیز باید با نگاه انسانی، برابری جنسیتی زن و مرد را در بحث حقوق، آزادی، وجایب و توانایی پذیرند و الا تصادم میان دو تفکر متضاد بی‌نظمی در سطح خانواده و در سطح کل ناهنجاری اجتماعی را به وجود می‌آورد. نمی‌شود زنان را به گذشته برگرداند، مردان باید با ارزش‌های نوین زندگی کنند.

جایگاه عاشق، معشوق و رقیب در شعر



یعقوب یسنا

معشوق عاری از اوصافی است که عاشق آن اوصاف را دارد. عاشق نفس و غریزه دارد، نیازمند و اهل خواهش است؛ معشوق از نفس و غریزه عاری دانسته شده، بی‌نیاز است. عشق در شعر سنتی گاهی دارای دو رکن است (عاشق و معشوق) و گاهی دارای سه رکن که عاشق، معشوق و رقیب می‌باشد.

اما در شعر معاصر فارسی مفهوم عشق دچار تحول می‌شود. تصور میتافیزیکی و این‌که خاستگاه عشق دست غیر می‌دهد؛ اهمیت‌اش را از دست می‌دهد؛ عشق امر انسانی و بشری دانسته می‌شود که خاستگاه آن ساخت بیولوژیک و فیزیکی انسان است.

در دهه‌ی چهل فروغ فرخزاد مصاحبه‌ای با رادیو تهران دارد. در این مصاحبه فروغ مرز برداشت از عشق در شعر سنتی و معاصر فارسی را مشخص می‌کند. به نظر این مصاحبه‌ی فروغ از تاریخی‌ترین مصاحبه‌ها در باره‌ی عشق در شعر سنتی و معاصر است که قبل از فروغ کمتر کسی چنین تفکیکی از عشق در شعر سنتی و معاصر فارسی ارائه کرده است. عشق در شعر معاصر دیگر از آن ساختار دوتایی و تقابلی پیروی نمی‌کند که یک‌طرف عاشق با اوصاف خود و طرف‌دیگر معشوق خلاف آن اوصاف قرار داشته‌باشد. طوری‌که در شعر ... صفحه ۳...

جایگاه عاشق و معشوق در شعر معاصر رخ داده است. در شعر سنتی رویکرد غالب از عشق این است که عشق از دست غیر می‌رود و وجود ما پرتاب می‌شود و ما هدف دست غیر تیر عشق قرار می‌گیریم؛ به این معنا که تصور از عشق، میتافیزیکی ست. جایگاه عاشق و معشوق



نیز نسبتاً مشخص است. عاشق به‌عنوان فاعل نفسانی مرد است و معشوق زن است که نباید فاعل نفسانی باشد. عاشق (مرد) معشوق را می‌خواهد؛ اما معشوق (زن) آرام و خاموش است.

درکل مفهوم عاشق و معشوق از ساختار دوتایی تقابل‌گرایانه تابعیت می‌کند؛ زیرا اوصافی را که عاشق دارد، معشوق برخلاف این اوصاف را دارد یا بهتر است گفته‌شود که

مقدمه در این نوشتار از جایگاه معشوق، عاشق و رقیب در جریان شعر نیما و شعر پسانیما می‌گزارش ارائه شده است؛ زیرا جریان غالب شعر معاصر فارسی، جریان نیما و پسانیما است. بنابراین؛ جریان غزل معاصر چندان مورد توجه قرار نگرفته است. در این گزارش از شعر چند شاعر مطرح، از جمله: نیما، شاملو، فروغ و تعدادی از شاعران زن، نمونه گرفته شده است. در این گزارش سند بررسی نشده که پژوهشگران در باره‌ی جایگاه عاشق، معشوق و رقیب در شعر معاصر فارسی چه نظر دارند؛ بلکه به اساس نمونه‌های شعر معاصر، رویکرد شعر معاصر را نسبت به مفهوم عشق، عاشق و معشوق نشان داده است. در ضمن به تفاوت رویکرد معرفت‌شناختی و زیبایی‌شناختی شعر سنتی و معاصر در باره‌ی مفهوم عاشق، معشوق و عشق نیز اشاره شده است.

باید بگویم در ارائه‌ی این گزارش نسبتاً از چشم‌انداز مورد علاقه‌ی خود وارد تحلیل مفهوم عشق، عاشق و معشوق شده‌ام. بنابراین؛ می‌توان گفت این گزارش یک گزارش محض نیست، بلکه می‌تواند گزارش هرمنوتیکی از مفهوم عشق، عاشق و معشوق در شعر معاصر فارسی باشد.

جایگاه عاشق و معشوق در شعر سنتی و مدرن پیش از پرداختن به معشوق و عاشق در شعر معاصر فارسی، بهتر است به جایگاه عاشق و معشوق در شعر سنتی پرداخت تا متوجه تحولی شویم که در مفهوم عشق و

زنان در مسیر تاریخ



حسین رهیاب (بلخی) قسمت اول

دلیل تضادها و تناقض‌های بسیاری در باره آنها به چشم می‌آید. این واقعیت همانطور که در تمامی مباحث دیده می‌شود، در مورد زندگی انسان اولیه و چشم‌انداز آن نیز به نظر می‌رسد. باید هم پذیرفت که دستیابی به آگاهی قابل اطمینان از روی شواهد ناقص و ابتدایی به دست آمده کاری است سخت و دشوار ولی با این وجود تصاویری که دانشمندان از آن دوران ارائه می‌دهند بسی دل‌فریب و خیره کننده و البته غیر قابل باور می‌نماید. ۲۰٪ زینا زندگی در آن دوران به گونه‌ای بوده که «زنان» آن روز، تقریباً نقش «مردان» امروزی را بازی می‌کرده‌اند. پس شاید جای هیچگونه اغراق و تعجب نباشد که زنان آن روزی را مردان امروزی نام‌نهمیم. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن تصویر کاملی از آن زندگی به نمایش می‌گذارد:



«در دوره شکارووزی، جز تعقیب شکار، تقریباً تمام کارهای دیگر خانواده بر عهده زن بود. مرد، برای رفع خستگی شکار، قسمت اعظم سال، با خیال راحت به آسایش و تن‌پروری می‌پرداخت. زن زیاد می‌زیاد و نوزادان خود را بزرگ می‌کرد و کلیه یا خانه را خوب نگاه می‌داشت و از جنگلها و مزارع خوراکی به دست می‌آورد و پختن و پاک کردن و تهیه لباس و کفش بر عهده او بود. هنگام حرکت قبیله، مردان، که می‌بایستی منتظر دفع هر حمله‌ای باشند، تنها کارشان حمل اسلحه بود و زنان باقی‌ساز و برگ خانواده را حمل می‌کردند. ۳۰٪ زنان قبیله بوشمن را به عنوان حامل، برای حمل اسباب خانه، استخدام می‌کردند و چون معلوم می‌شد که نیروی حمل بار را ندارند، آنان را میان راه می‌گذاشتند و خود به راه خویش ادامه می‌دادند. می‌گویند هنگامی که ساکنان اطراف قسمت جنوبی نهر ماری،

دلیل تضادها و تناقض‌های بسیاری در باره آنها به چشم می‌آید. این واقعیت همانطور که در تمامی مباحث دیده می‌شود، در مورد زندگی انسان اولیه و چشم‌انداز آن نیز به نظر می‌رسد. باید هم پذیرفت که دستیابی به آگاهی قابل اطمینان از روی شواهد ناقص و ابتدایی به دست آمده کاری است سخت و دشوار ولی با این وجود تصاویری که دانشمندان از آن دوران ارائه می‌دهند بسی دل‌فریب و خیره کننده و البته غیر قابل باور می‌نماید. ۲۰٪ زینا زندگی در آن دوران به گونه‌ای بوده که «زنان» آن روز، تقریباً نقش «مردان» امروزی را بازی می‌کرده‌اند. پس شاید جای هیچگونه اغراق و تعجب نباشد که زنان آن روزی را مردان امروزی نام‌نهمیم. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن تصویر کاملی از آن زندگی به نمایش می‌گذارد:

«در دوره شکارووزی، جز تعقیب شکار، تقریباً تمام کارهای دیگر خانواده بر عهده زن بود. مرد، برای رفع خستگی شکار، قسمت اعظم سال، با خیال راحت به آسایش و تن‌پروری می‌پرداخت. زن زیاد می‌زیاد و نوزادان خود را بزرگ می‌کرد و کلیه یا خانه را خوب نگاه می‌داشت و از جنگلها و مزارع خوراکی به دست می‌آورد و پختن و پاک کردن و تهیه لباس و کفش بر عهده او بود. هنگام حرکت قبیله، مردان، که می‌بایستی منتظر دفع هر حمله‌ای باشند، تنها کارشان حمل اسلحه بود و زنان باقی‌ساز و برگ خانواده را حمل می‌کردند. ۳۰٪ زنان قبیله بوشمن را به عنوان حامل، برای حمل اسباب خانه، استخدام می‌کردند و چون معلوم می‌شد که نیروی حمل بار را ندارند، آنان را میان راه می‌گذاشتند و خود به راه خویش ادامه می‌دادند. می‌گویند هنگامی که ساکنان اطراف قسمت جنوبی نهر ماری،